

رابطه محرومیت از حقوق اجتماعی و اقتصادی و سبک همزیستی مسالمت‌آمیز

سکینه محمدی^۱

چکیده

این تحقیق با هدف بررسی رابطه میان حقوق اجتماعی و اقتصادی و سبک همزیستی مسالمت‌آمیز انجام شده است. همزیستی مسالمت‌آمیز به معنای زندگی در مجاورت با دیگران براساس احترام متقابل و حفظ اصول و ارزش‌های خود است که نه تنها در اسلام تأکید شده، بلکه پیام مشترک تمام ادیان نیز می‌باشد. منازعات قومی، نژادی و مذهبی از مسائل روز اکثر کشورهای جهان، به‌ویژه کشورهای دارای جمعیت متکثر، به شمار می‌آید و این موضوع می‌تواند به تنش‌های اجتماعی و نارضایتی‌های جدی منجر شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهند که قومیت، مذهب و زبان به‌خودی‌خود عامل اختلاف نیستند، بلکه قدرت، ثروت و منزلت، اگر بر پایه این ویژگی‌ها ترتیب داده شوند، می‌توانند عامل اصلی نزاع و اختلاف باشند. توزیع نابرابر و محرومیت از حقوق اجتماعی و اقتصادی در جامعه می‌تواند مانع تحقق همزیستی مسالمت‌آمیز شود. احساس نابرابری و نارضایتی ناشی از محرومیت از حقوق پایه‌ای می‌تواند به ایجاد تنش‌ها و درگیری‌های اجتماعی منجر گردد. بنابراین، تأمین این حقوق به‌عنوان یک راهکار مؤثر می‌تواند به دستیابی به همزیستی مسالمت‌آمیز کمک کند و فضای اجتماعی را بهبود بخشد. روش این تحقیق تحلیلی-توصیفی بوده و در جمع‌آوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. نتایج این تحقیق می‌تواند به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان اجتماعی کمک کند تا راهکارهای مؤثری برای کاهش تنش‌ها و ارتقای همزیستی مسالمت‌آمیز در جوامع متکثر ارائه دهند.

کلیدواژگان: همزیستی مسالمت‌آمیز، حقوق اقتصادی-اجتماعی، محرومیت، شکاف، نزاع قومی-مذهبی.

مقدمه

تنوع قومی-مذهبی از جمله ویژگی‌های مهم تمام کشورهای جهان است و کشوری را نمی‌توان یافت که دارای تنوع قومی-مذهبی نباشد. نظام‌های فاشستی و نژادپرست سال‌ها در جهت یکی کردن و خالص‌سازی نژادی-قومی دست به کشتار و عقیم کردن گروه‌های وسیع انسانی زدند. نه تنها این تلاش‌ها موفقیت‌آمیز نبود و با شکست مواجه شد، بلکه این پدیده با افزایش مهاجرت‌ها، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، افزایش پیدا کرد. دین اسلام تنوع و تفاوت را رد نکرده است، بلکه آن را بهانه‌ای برای شناخت و تکامل انسان‌ها در جامعه قرار داده است و برای زندگی در کنار یکدیگر با در نظر داشتن تفاوت‌ها، همزیستی مسالمت‌آمیز را توصیه کرده است. این موضوع بارها در قرآن کریم یادآوری شده و در سیره رسولان خدا، پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) نیز مشاهده می‌شود.

افغانستان کشوری چندقومیتی است که تاریخ آن به‌طور فعال و گسترده توسط این اقوام رقم خورده است. گاهی آثار تخریبی این تنوع قومی، امنیت و آسایش را از مردم ربوده و باعث قتل و کشتار، حتی نسل‌کشی‌های فجیع شده است. از طرفی، دهه‌ها جنگ و مداخلات مغرضانه دشمنان باعث ایجاد اختلافات و منازعات قومی-سمتی شده تا آنجا که همزیستی مسالمت‌آمیز به‌عنوان امری محال در اذهان مردم کشور تبدیل گردیده است. حال آنکه نقاط قوت بسیاری برای همزیستی وجود دارد و متأسفانه مورد غفلت قرار گرفته و از این ظرفیت در مسیر درست استفاده نشده است.

یکی از مسائلی که عدم رعایت آن عامل نزاع و رعایت آن عامل ثبات و همزیستی مسالمت‌آمیز می‌تواند باشد، حقوق اجتماعی و اقتصادی افراد جامعه است. این حقوق رابطه تنگاتنگی با زندگی مسالمت‌آمیز گروه‌های قومی در هر کشور دارد. با در نظر داشتن آنچه ذکر شد، این تحقیق به بررسی رابطه محرومیت از حقوق اجتماعی و اقتصادی و تأثیر آن بر همزیستی مسالمت‌آمیز می‌پردازد و پرسش تحقیق این است: رابطه محرومیت حقوق اجتماعی و اقتصادی با همزیستی مسالمت‌آمیز با تأکید بر افغانستان چیست؟

تعریف مفاهیم

۱. حقوق اقتصادی-اجتماعی

«حقوق بشر عبارت از مجموعه امتیازات متعلق به افراد است که افراد به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت‌های لازم از آن برخوردار می‌باشند» (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۲). «حقوق بشر در یک تقسیم‌بندی مرسوم و پذیرفته‌شده به سه دسته یا سه نسل تقسیم می‌شود: حقوق نسل اول شامل حقوق مدنی و سیاسی؛ حقوق نسل دوم شامل حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حقوق نسل سوم شامل حقوق همبستگی از جمله حق بر توسعه، حق بر محیط‌زیست، حق بر صلح و ... است. حقوق نسل دوم یادشده در اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان اسناد جهانی حقوق بشر و قوانین اساسی کشورها عبارت‌اند از حقوق اقتصادی شامل حق داشتن حداقل رفاه یا امکانات معیشتی در زندگی، آزادی کسب‌وکار و حق مالکیت؛ حقوق اجتماعی شامل حقوق و آزادی‌های مربوط به کارگران، حق تأمین اجتماعی، حق حمایت از سلامت یا حق بهداشت، حق برخورداری از مسکن مناسب و حق تشکیل خانواده و زندگی با آن؛ حقوق فرهنگی شامل حق بهره‌مندی از آموزش، پرورش و فرهنگ، حق حفاظت از محصولات علمی، فرهنگی، هنری و غیره. هدف اصلی این نسل از حقوق بشر، پشتیبانی از انسان در برابر فقر، بیماری، بیکاری، بی‌سوادی و استقرار برابری، عدالت اجتماعی و در نهایت رسیدن به نفع عمومی است» (عباسی، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

«همچنین حقوق اجتماعی و اقتصادی در اسناد بین‌المللی چون مواد (۲۲ تا ۲۷) اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸ م)، ماده (۵) کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵ م)، ماده (۱) کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹ م) مواد (۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰ و ۳۱) کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹ م) و مواد (۲۷، ۲۸، ۳۰ و ۳۱) کنوانسیون حقوق کارگران مهاجر (۱۹۹۰ م) و در اسناد منطقه‌ای در منشور اجتماعی اروپا (۱۹۶۵)، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر (۱۹۶۹) و منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها (۱۹۸۲) به رسمیت شناخته‌شده است، ولی مفصل‌ترین مجموعه از این دسته حقوق را می‌توان در میثاق بین‌المللی حقوق

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) مشاهده نمود که در آن طیف گسترده‌ای از این سنخ حقوق و آزادی‌ها مورد شناسایی قرار گرفته است» (توتونچیان، ۱۳۹۸: ۶۱).

۲. همزیستی مسالمت‌آمیز

«همزیستی» در زبان فارسی در برابر کشمکش و به معنای ادامه دادن به فعالیت‌های حیاتی» (معین، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۱۱۳)، «زندگی کردن باهم» (عمید، ۱۳۶۹: ۱۲۶۷)، «با هم زیستن. زندگی دو تن یا دو گروه با یکدیگر درحالی که شاید مناسب یکدیگر نباشند» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۵: ۲۳۵۴۱) آمده است.

«همزیستی مسالمت‌آمیز فرایندی است که به موجب آن دو یا چند نفر یا گروه در مجاورت مکانی و یا نوعی رابطه متقابل که مبتنی بر کارکردهای معینی است با یکدیگر زیست می‌کنند» (شایان مهر، ۱۳۷۷: ۵۷۲؛ ساروخانی، ۱۳۷۰: ۷۳۴).

«به‌طورکلی آنچه موردنظر فرهنگ‌نویسان در تبیین معنای همزیستی مسالمت‌آمیز می‌باشد، نوعی تنش‌زدایی، تعامل دوستانه، سازگاری و انطباق براساس اصول مشترک است. این مفهوم در زمره مفاهیم اصیل قرآنی محسوب می‌شود. نفی تصورات نژادپرستانه، نفی برتری‌های ملی و مذهبی، لزوم پیگیری روش‌های مسالمت‌جویانه، اعتراف به حقوق اقلیت‌ها، سفارش به تعاون و توجه به اصول مشترک با پیروان دیگر اندیشه‌ها که در آیات متعددی موردتوجه قرار گرفته، ازجمله شواهدی است که به‌صراحت دلالت بر ضرورت توجه به همزیستی مسالمت‌آمیز در اسلام دارد» (محضص و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

وضعیت تنوع قومی و مذهبی در افغانستان

افغانستان کشوری است که مردم آن با تعلقات قومی، مذهبی و زبان‌های مختلف، در آن زندگی می‌کنند. این کشور به عنوان سرزمین اقلیت‌ها شناخته می‌شود، زیرا هیچ‌یک از اقوام بیش از ۵۰ درصد از جمعیت کشور را تشکیل نمی‌دهند. در این کشور، حدود پنجاه گروه قومی متفاوت وجود دارد که از میان آن‌ها تنها چهارده قوم در آخرین سرود ملی رسمی کشور در دوران جمهوریت، ذکر شده‌اند. از اقوام بزرگ می‌توان به پشتون‌ها اشاره کرد که بزرگترین کتله جمعیتی را تشکیل می‌دهند و بیشتر در مناطق شرق و جنوب کشور سکونت دارند. این گروه

قومی مسلمان و اکثر اُسنی و حنفی مذهب هستند، اقلیت شیعه نیز دارند و به زبان پشتو صحبت می‌کنند. قدرت همواره در دست این گروه قومی بوده است. تاجیک‌ها، گروه دیگر قومی، بیشتر در مناطق شمال شرق، شمال و غرب افغانستان زندگی می‌کنند و زبان آن‌ها فارسی دری است. اکثر اُسنی حنفی هستند و اقلیت شیعه مذهب نیز دارند. حبیب‌الله کلکانی و برهان‌الدین ربانی تنها دو تاجیکی بودند که در رأس دولت قرار گرفتند. گروه سوم، هزاره‌ها هستند که در مناطق مرکزی و اطراف هندوکش اقامت دارند و به زبان فارسی دری و گویش هزارگی صحبت می‌کنند. اکثر شیعه هستند و اقلیت سنی مذهب نیز دارند. اوزبیک‌ها یا ازبک‌ها نیز در شمال، جنوب دریای آمو و شمال هندوکش سکونت دارند و به زبان ازبکی و گویش ترکی صحبت می‌کنند. ازبک‌ها سنی حنفی هستند. تنش‌های قومی، مذهبی و زبانی، میان اقوام کشور، مانع شکل‌گیری هویت ملی شده و از عوامل تأثیرگذار در عدم زیست اجتماعی مسالمت‌آمیز می‌باشد.

پیشینه تحقیق

در ارتباط با نقش مسائل قومی و مذهبی در نابسامانی‌های افغانستان تحقیقات بسیاری صورت گرفته است؛ اما هیچ‌یک از این تحقیقات به اهمیت حقوق اجتماعی-اقتصادی و محرومیت از آن نپرداخته است، با آن هم اشاره‌های گذرا به آنها خواهیم کرد:

«سیاست‌گذاری قومیت در افغانستان معاصر»، اثر محمد شریف تنیوال و روح‌الله اسلامی (۱۳۹۸)، این تحقیق نشان می‌دهد که با توجه به تنوع قومی افغانستان، قومیت یکی از مسائل مهم در سیاست‌گذاری این کشور بوده است. دولت‌ها در دوره‌های مختلف بر مبنای قومیت، اقدام به سیاست‌گذاری، مدیریت یا مهار آن کرده‌اند.

«تأثیر شکاف قومی و مذهبی بر ناپایداری سیاسی در افغانستان»، نوشته علی ستاری، مهدی قاسمی و محمد فلاح (۱۳۹۶)، به این نتیجه رسیده است که شکاف‌های قومی و مذهبی مهمترین عامل شکل‌گیری و تداوم بحران سیاسی در افغانستان هستند. این شکاف‌ها موجب تضعیف دولت، ایجاد نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی و تقویت تعارض‌ها شده‌اند.

«همگرایی و واگرایی در افغانستان»، اثر محسن جان‌پرور (۱۳۸۹)، نتیجه این تحقیق حاکی از آن است که نام افغانستان، ناهمگونی مذهبی، قومی و زبانی، عدم وجود قدرت مرکزی

فراگیر، موقعیت پیرامونی قومیت‌ها، فقدان رهبری کاریزماتیک و وضعیت اقتصادی از نیروهای واگرا هستند که اتحاد و یکپارچگی در افغانستان را با خطر مواجه می‌کنند. در مقابل، اسلام، زبان فارسی دری، نمادهای ملی و تهدیدات خارجی از جمله نیروهای همگرا هستند که با تقویت و تمرکز بر آن‌ها می‌توان به ایجاد افغانستان متحد امیدوار بود.

مبانی نظری

۱. محرومیت نسبی

«تئوری محرومیت نسبی برای تشریح منشأ بحران‌ها و منازعات قومی و جنگ‌های داخلی در مطالعات اجتماعی کاربرد زیادی دارد. «تد رابرت گر» که بنیانگذار نظریه محرومیت نسبی است، در نظریه خود، این فرضیه را مطرح می‌کند که عامل تعیین‌کننده و قوی در وقوع منازعات خشونت‌آمیز در میان ملت یا گروه‌های اجتماعی کوچک‌تر، نارضایتی میان اعضای آن‌هاست. وی محرومیت نسبی را برداشت کنشگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی ارزشی آن‌ها تعریف می‌کند. به این معنا که درک تفاوت میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی افراد، ممکن است براساس مقایسه وضعیت فعلی فرد با گذشته‌اش، آرمان‌های انتزاعی یا معیارهایی که توسط یک رهبر یا یک گروه مرجع طراحی شده است (ایدئولوژی) و ارجاع به گروه‌های دیگر، شکل گیرد» (باقری و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۲۳). از دیدگاه گیدنز، «محرومیت نسبی به معنای تفاوت میان دو سطح زندگی شخص است، سطح زندگی‌ای که فرد در آن به سر می‌برد با سطحی که می‌بایست از آن برخوردار باشد» (گیدنز، ۱۳۷۶: ۸۳).

در این نظریه، متغیرها و عوامل مختلفی، زمینه‌ها و شرایط افزایش انتظارات و یا کاهش امکانات و در نتیجه پیدایش احساس محرومیت نسبی و بی‌عدالتی را پدید می‌آورند که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

«هر چه ارزش‌های اقتصادی و مادی در یک جامعه گسترش یابد، احساس محرومیت نسبی بیشتر می‌شود. با افزایش امکانات پیشرفته و ارتقاء آن در میان افراد و گروه‌های مرجع (گروه‌هایی که انسان خود را با آن‌ها مقایسه می‌کند)، انتظارات نیز افزایش می‌یابد و اگر فرد احساس کند که خودش آن امکانات را ندارد، احساس محرومیت نسبی او افزایش می‌یابد.

همچنین، هر چه وزن ارزش‌های مورد هدف و آرزوها بیشتر باشد، احساس محرومیت نسبی نیز افزایش می‌یابد. تلاش بیشتر فرد برای دستیابی به یک ارزش، اهمیت آن ارزش را برای او افزایش می‌دهد؛ و هر چه امکان دستیابی به ارزش‌های مورد نظر یا ارتقاء اجتماعی کمتر باشد، احساس محرومیت نسبی افزایش می‌یابد. اگر ارزش‌های مورد دستیابی (مانند مقام، پول و درجات عالیه آموزشی) انعطاف‌پذیر باشند، امکان ارتقاء اجتماعی کاهش می‌یابد. در عوض، هر چه امکانات دستیابی به انواع اهداف با ارزش بیشتر شود، احساس امکان ارتقاء نیز بیشتر می‌شود. با افزایش میزان مدرنیزه کردن جامعه، انتظارات مردم بیشتر (و امکانات کمتر) شده و بنابراین امکان پیدایش بی‌عدالتی و محرومیت نسبی افزایش می‌یابد. همچنین، هر چه احساس محرومیت نسبی بیشتر شود، همبستگی و پیوندهای گروهی کمتر می‌شود. در نهایت، هر چه نیاز به قدرت در میان مردم، به ویژه در میان قشر متوسط که در پی پیشرفت اقتصادی و مدرنیزه کردن به وجود می‌آید، بیشتر باشد، امکان شکل‌گیری محرومیت نسبی افزایش می‌یابد» (فرهنگ سدید، ۱۳۹۸، <https://farhangesadid.com>)

«براساس نظریه محرومیت نسبی، شورش و بحران‌های سیاسی هنگامی صورت می‌گیرد که معترضان به این نتیجه برسند که بنا به دلایلی از امکانات موجود یا آنچه مورد انتظارشان است، کمتر از آنچه حق آن‌هاست، دریافت می‌کنند. از این رو برای دست یافتن به حقوق و منافع بیشتر یا تسکین سرخوردگی ناشی از محرومیت به پرخاشگری و خشونت سیاسی متوسل می‌شوند» (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۸۱). در ضمن «احساس تبعیض و محرومیت با احساس شهروند درجه‌دو بودن و اقلیت بودن ارتباط مستقیمی دارد» (قاسمی و بختیاری، ۱۳۹۷: ۳۶). شکل‌گیری و تشدید پدیده محرومیت در سطح فرد و جامعه با تأکید بر متغیرهای اقتصادی به دو صورت بیان شده است:

الف) محرومیت درون‌زا: شرایطی است که در آن فرد یا جامعه به دلیل برخوردار نبودن از استعداد، امکانات و شرایط لازم در دسترسی و بهره‌مندی از برخی مواهب و پیشرفت‌ها، دچار محدودیت‌های اساسی است و به واسطه این امر در محرومیت قرار دارد. نکته بارز در این خصوص آن است که در شکل‌گیری این نوع محرومیت، عامل خارجی دخالتی ندارد.

به‌عنوان مثال، فردی که به‌واسطه نارسایی‌های فیزیکی و فکری قادر نیست در حد یک فرد معمولی ظاهر شود و یا جامعه‌ای که به علت برخوردار نبودن از شرایط و منابع طبیعی و جغرافیایی خاص، از بسیاری از مزیت‌های مطلق یا نسبی در ایجاد و گسترش سطح رفاه و توسعه محروم است و توفیق چندانی به دست نمی‌آورد.

ب) محرومیت برون‌زا: «شرایطی است که در آن فرد یا جامعه به دلیل برخی اقدامات، سیاست‌ها و تصمیمات از ناحیه عوامل خارجی (فرد، گروه، دولت، جامعه، حوادث و ...) از دسترسی و بهره‌مندی از مواهب، منابع و عواید ناشی از توسعه محروم است و به همین دلیل در وضعیت محرومیت قرار دارد. به عبارت دیگر، فرد یا جامعه در این حالت، با توجه به ملاحظات خاص از سوی عوامل خارجی، در شرایط محرومیت قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، فردی که به واسطه محکومیت‌های ناشی از جرائم اجتماعی، اقتصادی و ... از سوی عوامل خارجی نسبت به برخی دسترسی‌ها محروم است، با بخشی از جامعه به دلیل برخی گرایش‌ها و ویژگی‌های خاص، از ناحیه عوامل خارجی نظیر دولت که در سیاست‌ها و تصمیمات به ظهور می‌رسد، در دسترسی و بهره‌مندی از منابع و مواهب محدودیت دارد» (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۸۲).

۲. وابستگی

«وابستگی، وضعیت مشروط کننده‌ای است که در آن اقتصادهای یک گروه از کشورها به گسترش و توسعه اقتصاد گروهی دیگر، مشروط می‌شوند. این وضعیت مشروط کننده که محدودیت‌ها و امکانات عمل و رفتار - کشورها را تعیین می‌کند، بر تقسیم بین‌المللی کار در اقتصاد جهانی استوار است که روابطی نابرابر و تا متقارن را منعکس می‌سازد. رابطه متقابل میان دو یا چند اقتصاد یا بین این اقتصادها و نظام تجارت جهانی، هنگامی تبدیل به یک رابطه وابستگی می‌شود که برخی کشورها می‌توانند به‌صورت درون‌زا توسعه یابند، حال آنکه سایر کشورهایی که در وضعیت وابستگی قرار دارند تنها می‌توانند به‌صورت تابعی از گسترش کشورهای مسلط، توسعه پیدا کنند» (دوس سانتوس، ۱۳۸۵: ۶۲).

«تئوری‌های وابستگی نظام جهانی مدعی‌اند که نظام جهانی سرمایه‌داری با انتقال منابع عمده کشورهای کمتر توسعه‌یافته جهان سوم به کشورهای توسعه‌یافته مرکز، مانع توسعه مستقل

و ملی آنان می‌شود و از این طریق پیرامونی شدن آن‌ها را در نظام تقسیم‌کار بین‌المللی تقویت می‌نماید. به عبارت دیگر، کشورهای توسعه‌یافته مرکز مازاد اقتصادی کشورهای پیرامون خود را تملک کرده و آن را برای توسعه هرچه بیشتر خود اختصاص می‌دهند. کشورهای پیرامونی نیز به دلیل عدم دسترسی به مازاد خود، توسعه‌نیافته باقی می‌مانند. این کشورها به دلیل آنکه مازاد اقتصادی‌شان به کشورهای مرکز منتقل شده، همواره با رشد اقتصادی پایینی روبه‌رو هستند و غالباً مجبور می‌شوند راه توسعه وابسته را پیش گیرند؛ یعنی مجبورند برنامه‌های توسعه اقتصادی که از خارج هدایت می‌شود و در راستای علائق و منافع اقتصادهای مسلط در کشورهای مرکز قرار دارد را اجرا کنند. هرچند این نوع توسعه ممکن است موجب افزایش سرانه تولید ناخالص ملی شود، عمده هزینه سیاسی-اجتماعی آن، گسترش و تشدید کشمکش‌های خشونت‌بار و سیاسی داخلی است» (اسمیت، ۱۳۸۰؛ چیس دان و راینسون، ۱۹۷۷؛ والتون و رازین، ۱۹۹۰؛ معدل، ۱۹۹۴، به نقل از رجب‌زاده و طالبان، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۶).

درمجموع، می‌توان پیش‌بینی محوری تئوری‌های وابستگی نظام جهانی را بدین گونه فرموله نمود که «وابستگی» در کشورهای پیرامونی، منبع عمده بی‌ثباتی سیاسی بیشتر آنان است. هر قدر که وابستگی یک کشور بیشتر باشد باید در انتظار سطوح بالاتری از بی‌ثباتی سیاسی بود؛ یعنی فرضیه وابستگی کشورهای پیرامونی، اثری مستقیم بر کشمکش سیاسی خشونت‌بار در این کشورها دارد.

۳. شکاف اجتماعی

«مفهوم «شکاف اجتماعی» در جامعه‌شناسی سیاسی، واجد اهمیتی درخور توجه است. جامعه‌شناسان کلاسیک با سه تعبیر متفاوت، شکاف‌های اجتماعی را تبیین کرده‌اند: تعارض، تضاد، قشربندی» (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۵۴). «شناخت شکاف‌های اجتماعی از آن جهت مهم است که بسیاری از منازعات و اختلافاتی که در سطح زندگی سیاسی مطرح می‌شود، عمدتاً ناشی از شکاف‌های اجتماعی در جامعه است. آن چیزی که ممکن است امنیت یک جامعه را مختل کند، منازعات و اختلافات منتج از شکاف‌های اجتماعی است. به همین دلیل، یکی از اهداف سیاست‌ورزی و زندگی سیاسی این است که در حد امکان، از تشدید

شکاف‌های اجتماعی جلوگیری شود، زیرا لازمه نظم سیاسی، عدم فعال شدن شکاف‌های اجتماعی در یک جامعه است» (قاسمی، ۱۳۹۲: ۵۰). «در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان شکاف‌های اجتماعی را به دو دسته شکاف‌های ساختاری و تصادفی تقسیم کرد: شکاف‌های ساختاری آن دسته از شکاف‌های اجتماعی هستند که به مقتضای وجود جامعه پدید می‌آیند و ناشی از ویژگی‌های ذاتی و طبیعی جامعه بشری هستند. به‌طور مثال در همه جوامع بشری، تقسیم‌کار اجتماعی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است و این تقسیم‌کار اجتماعی منجر به شکل‌گیری طبقات اجتماعی می‌شود. شکاف جنسیتی و شکاف نسلی نیز از این دست‌اند. شکاف‌های تصادفی به آن دسته از شکاف‌های اجتماعی گفته می‌شود که حاصل تصادفات تاریخی جوامع است. این نوع شکاف‌ها ممکن است در جامعه‌ای به وجود آید، اما در جامعه‌ای دیگر پدیدار نگردد» (بشیری، ۱۳۹۲: ۵۶). جوامع در مرحله گذار معمولاً با شکاف‌های تصادفی مواجه می‌شوند. شکاف‌هایی مانند شکاف‌های قومی چه در جوامع سنتی و چه در جوامع در حال گذار و مدرن- شکاف‌های فرهنگی و زبانی، شکاف‌های مذهبی، شکاف مرکز و پیرامون و ... از جمله شکاف‌های تصادفی هستند که در همه جوامع یافت نمی‌شود. این شکاف‌ها ممکن است منشأ تاریخی، جغرافیایی و یا ریشه در تحولات اجتماعی خاص داشته باشند.

«در واقع در مورد شکاف‌های اجتماعی، می‌توان گفت که سه منبع کمیاب در جامعه وجود دارد: قدرت، ثروت و منزلت. هر جا که شکافی و منازعه‌ای در جامعه پدید می‌آید، به دلیل توزیع ناعادلانه این سه منبع کمیاب است. این سه منبع ممکن است به‌صورت عادلانه، یعنی بر مبنای شایسته‌سالاری، و یا به‌صورت غیرعادلانه، یعنی بر مبنای تقرب، توزیع شوند. بنابراین، اگر نظامی این سه منبع کمیاب، یعنی قدرت، ثروت و منزلت را به‌صورت عادلانه توزیع کند- به‌طوری که قدرت از طریق ابزارها و سازوکارهای دموکراتیک توزیع شود، ثروت به نحوی توزیع شود که به رفاه عموم افراد جامعه بیانجامد و منزلت بر اساس اصل شایستگی توزیع گردد- شکاف‌های فعال در جامعه پدید نخواهد آمد. در غیر این صورت، باید منتظر شکاف‌های فعال در جامعه باشیم» (قاسمی، ۱۳۹۲: ۵۲).

اهمیت برخورداری از حقوق اجتماعی - اقتصادی و همزیستی مسالمت‌آمیز

«جوهره اصلی حقوق اجتماعی، حق بهره‌مندی از استاندارد مناسب زندگی است. بهره‌مندی از این حق نیازمند دسترسی به حقوق اقتصادی است. از اصلی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق اقتصادی فرد در جامعه، حق برخورداری از زندگی شایسته و حق تأمین اجتماعی است که از آن به عنوان حق بر استاندارد مناسب زندگی نیز یاد می‌شود. اهمیت این حق به اندازه‌ای است که می‌توان آن را جوهره اصلی برخورداری از سایر حقوق برشمرد، زیرا اگر شخصی از چنین حقوقی برخوردار نباشد، قدرت استفاده از بسیاری از حقوق طبیعی خود را نخواهد داشت. نداشتن حداقل حقوق اقتصادی برای زندگی نه تنها جسم شخص، بلکه شأن و کرامت بشری او را نیز مورد تعرض قرار می‌دهد. هرچند تبیین دامنه حقوقی که رفاه و برخورداری از یک زندگی شایسته را برای فرد تضمین کند، کار ساده‌ای نیست، ولی تردیدی نیست که حقوقی همچون حق بر غذا، مسکن، پوشاک و سلامتی از جمله موارد بارز این حق به شمار می‌روند. در واقع، این موارد حداقل سطوح حق بر رفاه و برخورداری از زندگی شایسته را تشکیل می‌دهند که تأمین آن‌ها مسئله بقا و ادامه حیات انسان نیز به شمار می‌آید» (رمضانی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۲۹).

ماده (۱۱) «میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در این باره مقرر می‌دارد: «کشورهای طرف این میثاق، حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش؛ شامل خوراک، پوشاک و مسکن کافی و همچنین، بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسند و اقدامات مقتضی به منظور تضمین تحقق این حق را اتخاذ خواهند کرد...» اما باید توجه داشت هرچند این‌ها حداقل‌های ضروری زندگی می‌باشند، ولی برای برخورداری از یک زندگی شرافتمندانه نمی‌توان به این حداقل‌ها اکتفا کرد و همان‌طور که جان لاک بیان می‌دارد: مقصود از صلح و امنیت زندگی تنها آن نیست که زنده باشیم، بلکه منظور واجد بودن رفاه و آسایش و ایجاد تسهیلات مشخص می‌باشد که حق طبیعی و وظیفه‌ی مؤسسات دولتی است که آن‌ها را تحصیل و نگهداری کنند» (محمودی جانکی، ۱۳۷۶: ۱۷۱)؛ بنابراین، همان‌طور که در ماده (۱۱) میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آمده است: «بهبود شرایط زندگی باید به صورت مداوم باشد و بعد از مرتفع کردن نیازهای

حداقل و ضروری، باید به فکر ایجاد یک زندگی آسوده و عادلانه برای همه افراد جامعه بود که فرد با مقایسه خود با سایر افراد جامعه، احساس محرومیت نکند». از این رو، حق بر استاندارد مناسب زندگی، دربرگیرنده تمامی حقوق اقتصادی است که برای یکپارچه‌سازی شخص در جامعه انسانی ضروری است.

«به‌رغم وجود بیکاری در آمار همه کشورهای جهان، کار همچنان جز ضروری وضعیت انسانی است و عنصر لاینفک حفظ کرامت و شأن انسانی فرد می‌باشد. کار کردن یکی از حقوق و آزادی‌های بشر محسوب می‌شود که حمایت‌های خاص خود را اقتضا می‌کند، زیرا برای بسیاری از افراد، کار منبع اولیه درآمد محسوب می‌گردد که بقای مادی و جسمی آن‌ها به آن وابسته است و نه تنها کار برای بهره‌مندی از حقوق بقا نظیر غذا، پوشاک و مسکن حیاتی است، بلکه بر سطح برخورداری از بسیاری از حق‌های دیگر همچون حق بر آموزش، حق بر فرهنگ و حق بر سلامتی نیز تأثیرگذار است» (رمضانی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۳۷). «هرچند که ابعاد اقتصادی حق کار برای همگان روشن می‌باشد، اما باید دانست کار تنها وسیله‌ای برای رفع نیازهای اقتصادی نمی‌باشد، بلکه کار یکی از روش‌های بهنجار اجتماعی شدن فرد در جامعه است که فرد با استفاده از آن قادر می‌باشد عزت نفس، حیثیت و شرف انسانی‌اش را حفظ کند و برای خود یک نقش مولد و مفید در جامعه احساس کند. به همین خاطر برخی حق کار را تنها یک حق اقتصادی نمی‌دانند، بلکه آن را یک حق اقتصادی و اجتماعی به شمار می‌آورند» (هاشمی، ۱۳۹۰: ۴۶۶).

«در این باره، ماده (۶) میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پس از پذیرش حق آزادی در کار، دولت‌های عضو را موظف می‌کند تا اقدامات لازم را برای حفظ این حق انجام دهند. همچنین، در ماده (۷) دولت‌ها را موظف به ایجاد شرایط عادلانه و مساعد کار برای همگان می‌سازد. به‌طور کلی، در زندگی امروزی، افراد برای اجرای برنامه‌ها و اهداف خود به توان مالی قابل قبولی نیاز دارند و اشتغال مناسب با دستمزد کافی موجب آرامش فرد و امیدواری او می‌شود و ترس از آینده مبهم را از وی دور می‌کند. علاوه بر این، اشتغال مناسب او را از وابستگی تحمیلی به خانواده رها می‌سازد و در نهایت، منجر به استقلال مالی و معنوی

او می‌گردد. به عبارت دیگر، برای اینکه فرد بتواند هم از سطح مناسبی از امکانات زندگی برخوردار باشد و هم کرامت انسانی خود را حفظ کند، نیازمند برخورداری از چنین شرایطی است» (رمضانی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۳۸-۱۳۹).

عواقب محرومیت از حقوق اجتماعی - اقتصادی و همزیستی مسالمت‌آمیز

«مارکس بین تغییر و تحولات جامعه و تأمین معیشت مردم رابطه نزدیکی را ترسیم می‌کند، به‌طوری‌که از نظر وی انسان‌ها قبل از اینکه بتوانند هر نوع شکل اجتماعی دیگری، مانند سیاست، را ایجاد کنند، باید معیشت خود را تدارک ببینند. براساس همین شیوه‌های معیشتی است که سایر امور زندگی اجتماعی افراد سازمان می‌یابند» (صدیق سروستانی، ۱۳۸۲: ۴۶). با قبول این واقعیت که علل بسیاری از کشمکش‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی بیش از همه ریشه در نادیده گرفتن حداقل حقوق اقتصادی آن‌ها دارد، محرومیت از حقوق اجتماعی و اقتصادی به‌صورت گسترده و طولانی‌مدت، نوعی احساس نفرت و زدگی نسبت به جامعه را در افراد به وجود می‌آورد. این احساس بریدگی از جامعه و بیهودگی، حالت بی‌تفاوتی، دشمنی و در نهایت انتقام‌جویی را در ذهن افراد ایجاد می‌کند که خود می‌تواند با گذشت زمان خطر بزرگی برای نظم اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی یک کشور محسوب شود.

تشدید حس محرومیت و توزیع فرصت‌ها و امکانات بر اساس ویژگی‌های قومی، زبانی، نژادی و مذهبی می‌تواند باعث افزایش تعصبات قومی-مذهبی و تقویت گرایش‌های قوم‌گرایانه شود. این وضعیت همراهی همدلانه و همزیستی در افراد جامعه را سست کرده و اعتقاد آن‌ها به «ما بودن» را ناپایدار می‌کند. بنابراین، عواملی که در درک یا احساس «ما بودن» تضاد ایجاد می‌کنند، ممکن است سطح همزیستی را در جامعه کاهش دهند و اغلب به تجزیه دامن می‌زنند. بنابراین، موارد ذیل ممکن است عواقب محرومیت از حقوق اجتماعی - اقتصادی و همزیستی مسالمت‌آمیز باشند:

۱. منازعات قومی-قبیله‌ای

«نزاع چنین تعریف می‌شود: رویارویی پرخاشگرانه و ستیزه‌جویانه که توأم با خشم، کینه و انتقام است و به قتل، ضرب و شتم و مجروح و معلول شدن طرف‌های درگیر منجر می‌شود و خسارات مالی فراوانی نیز به بار می‌آورد» (افشانی و همکاران، ۱۳۹۴: ۸۱). «می‌پر، نزاع

را کشمکش مشهود و از نظر اصولی مستقیماً قابل رؤیت می‌داند که حداقل بین دو نفر رخ می‌دهد. در تعبیری دیگر، نزاع نوعی درگیری است که حداقل سه نفر در آن شرکت دارند و معمولاً با انگیزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به‌طور محدود و گسترده و به‌صورت مسلحانه یا غیرمسلحانه بین عده‌ای از افراد به وقوع می‌پیوندد و با خسارت مالی و معنوی همراه است» (شریعتی و همکاران، ۱۳۹۱: ۹۹).

«در کشورهای جهان سوم، ازجمله عوامل مهم تعارضات اجتماعی و سیاسی، شکاف‌ها و تفاوت‌های قومی، زبانی و مذهبی هستند. درگیری‌ها و ستیزه‌های قومی در بسترها و وضعیت‌های گوناگونی شکل می‌گیرند و انواع متفاوتی دارند بی‌گمان باید قومیت را از جنبه‌های مختلف، یکی از برجسته‌ترین مسائل جهان در اواخر سده بیستم و یکم به‌شمار آورد. منابع آماری مختلف نشان می‌دهند بیش از ۸۰ درصد کشورهای عضو سازمان ملل متحد، تنوع و تکثر قومی دارند و بیش از دو یا چند اجتماع قومی را در برمی‌گیرند. این جوامع همواره به‌صورت مسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار، برای این امور با یکدیگر رقابت می‌کند: سیطره یافتن، کسب استقلال و خودمختاری یا ادغام در جامعه برای دستیابی به موقعیت بهتر» (گل محمدی، ۱۳۹۲: ۱۶۲).

«در حقیقت، خواسته‌های قومیت‌ها همیشه از راه گفتگو حل نمی‌شوند و به صلح نمی‌انجامند؛ بلکه به دلیل عدم امکان مذاکره، در نهایت به درگیری و خشونت ختم می‌شوند» (نیک‌دل و پیراسته مطلق، ۱۳۹۴: ۱۸). اگرچه کشمکش‌ها در تمام کشورها به یک شکل نیست، ولی عواملی چون تنوع معیشتی، فرهنگی، شدت ارتباطات درون‌گروهی، کم بودن ارتباطات برون‌گروهی، احساس محرومیت، نابرابری‌ها، تعصبات قومی و طایفه‌ای، تمسخر و توهین به دیگران، ناآشنایی با قانون و حاکم نبودن آن، گرایش و پابندی کمتر به قانون، و تمایل افراد به پرخاشگری در تمام کشورها زمینه‌ساز بروز نزاع‌ها و درگیری‌های قومی بوده‌اند.

۲. خودبرتری مذهبی

«از جمله عواملی که سبب بروز کشمکش‌های سیاسی-اجتماعی می‌شوند، شکاف مذهبی است. مفهوم شکاف مذهبی دربردارنده مبارزه بر سر منافع و منابع است و می‌تواند تحت تأثیر سطح توسعه جوامع، به شکل نهادینه یا به صورت خشن و پیکارجویانه پدیدار شود. آنچه

جامعه را به پرتگاه نزاع‌های زیان‌بار یا به اصطلاح افراط‌گرایی سوق می‌دهد، شکاف‌های متخاصم است؛ شکاف‌های متخاصمی که ناشی از اختلاف بر سر موضوعات اعتقادی و ایدئولوژیک هستند. به دلیل آنکه طرفین درگیر، حفظ منافع یا موجودیت خود را در گرو حذف طرف دیگر می‌بینند، در نتیجه نزاع در بالاترین درجه خود صورت می‌پذیرد» (محسنی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۱۹). «تجربه طرد شدن مذهبی از مصادیق خودبتریبینی مذهبی است که در این تجربه فرد به خاطر مذهب و اعتقادات متفاوتش غیریت‌سازی می‌شود و با گفتار یا رفتار، این حس و معنا به او منتقل می‌شود که در نظر آن‌ها «خودی» محسوب نمی‌شود، بلکه «دیگری»، «غیر» و «بیگانه» است. این وضعیت گاهی به استیضاح مذهبی نیز ختم می‌شود؛ یعنی فرد بابت عقاید مذهبی‌اش مورد پرسش و بازخواست قرار می‌گیرد و عقاید یا رفتارهای مذهبی‌اش مورد تشکیک قرار گرفته، نادرست یا انحرافی تلقی می‌شود و ناچار است در جایگاه یک متهم و محکوم پاسخ‌گو باشد» (علیزاده و طالبی، ۱۳۹۸: ۱۲-۱۳).

۳. ایجاد زمینه برای مداخله بیگانگان

«از دیدگاه جامعه‌شناسی، تنوع و تفاوت قومی-مذهبی هر اندازه که قوی باشند، باز هم توان تزلزل یا ترقی جایگاه یک قوم را نمی‌توانند ایجاب کنند؛ بلکه باید اسباب مداخله‌گر دیگری وجود داشته باشند تا این امر محقق شود» (پاشایی، ۱۳۸۶: ۱۶۸). زمانی که یک دولت توانایی تأمین حقوق اساسی شهروندان خود را نداشته باشد و از سوی دیگر، تسهیلات و امکانات در ورای کشور برای آن‌ها مهیا و ارائه گردد، این پدیده می‌تواند به ظهور فعالیت‌های تفرقه‌افکنی و تشنجات داخلی در درون کشور توسط نیروهای وابسته بیانجامد. زیرا نفوذ و سلطه استعمارگران جز از طریق تقویت ناسیونالیسم و فرقه‌گرایی و با تبلیغ و پرورش تفاوت‌های مذهبی امکان‌پذیر نیست.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث مطرح شده می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد: توزیع نامتناسب امکانات رفاهی و محرومیت از حقوق اجتماعی و اقتصادی به‌عنوان نیروی تهدیدکننده، می‌تواند شکاف‌های اجتماعی بیشتری را در جامعه ایجاد کند. این شکاف‌ها به تضاد و کشمکش‌ها، از جمله نزاع‌های قومی-مذهبی منجر می‌شوند که باید با ارائه خدمات و توزیع فضایی متناسب به مقابله با آن‌ها شتافت. محرومیت از حقوق اجتماعی و اقتصادی به‌تنهایی به همزیستی مسالمت‌آمیز آسیب نمی‌زند؛ بلکه ارائه این حقوق و خدمات در ورای کشورها می‌تواند زمینه جداسازی و جدایی طلبی اقوام و مذاهب را فراهم کند. بنابراین، لازم است دولت‌ها و نهادهای اجتماعی به‌طور فعال در راستای تقویت همبستگی اجتماعی و کاهش نابرابری‌ها اقدامات مؤثری انجام دهند. ایجاد سیاست‌های جامع و عادلانه برای توزیع منابع، ارتقای آگاهی‌های اجتماعی و فرهنگی، و ترویج گفت‌وگوی بین فرهنگی می‌تواند به تقویت همزیستی مسالمت‌آمیز و کاهش تنش‌ها کمک کند. در نهایت، توجه به نیازها و خواسته‌های اقوام مختلف و مشارکت آن‌ها در فرآیند تصمیم‌گیری می‌تواند به ایجاد جامعه‌ای همبسته و پایدار منجر شود.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

۱. بشیریه، حسین، (۱۳۹۲)، جامعه‌شناسی سیاسی نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی.
۲. پاشایی، محمد، (۱۳۸۶)، علل پیشرفت و انحطاط جامعه در کلام علی (ع). چ اول، قم: میراث ماندگار.
۳. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، جلد ۱۵، تهران: دانشگاه تهران.
۴. دوس سانتوس، تی، (۱۳۸۵)، بحران نظریه توسعه و مسئله وابستگی در آمریکای لاتین، ترجمه گیتی اعتماد، مندرج در کتاب توسعه و توسعه‌نیافتگی، تهران: گروه تحقیق و مطالعات شهری و منطقه‌ای، نشر ایران.
۵. ساروخانی، باقر، (۱۳۷۰)، درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، تهران: انتشارات کیهان.
۶. شایان مهر، علیرضا، (۱۳۷۷)، دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی ۱، تهران: انتشارات کیهان.
۷. صالحی امیری، سیدرضا، (۱۳۸۸)، مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران: (مرکز تحقیقات استراتژیک) مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۸. عباسی، بیژن، (۱۳۹۰)، حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، چ ۱، تهران: انتشارات دادگستر.
۹. عمید، حسن، (۱۳۶۹)، فرهنگ عمید، نشر، چ ۳، تهران: نشر امیرکبیر.
۱۰. گل محمدی، (۱۳۹۲)، جهانی شدن فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.
۱۱. گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۶)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه محسن صبوری، تهران: نشر نی.
۱۲. معین، محمد، (۱۳۸۶)، فرهنگ فارسی، ج ۲، چ ۴، تهران: آدنا.
۱۳. هاشمی، سید محمد، (۱۳۹۰)، حقوق اساسی و ساختارهای اساسی، تهران: نشر میزان.
۱۴. هاشمی، محمد، (۱۳۹۱)، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، چ ۲، تهران: نشر میزان.

مجله‌ها

۱۵. افشانی، علیرضا، (۱۳۹۴)، بررسی پدیده نزاع در بین شهروندان ساکن شهر یزد، پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی، س ۴، ش ۹، ص ۷۹-۹۴.
۱۶. باقری، معصومه و دیگران، (۱۳۸۹)، بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر پدیده‌ی اعتیاد در شهر اهواز، فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی، ش ۳۸، ص ۱۱۹-۱۳۶.
۱۷. بشیریه، حسین، قاضیان، حسین، (۱۳۸۰)، بررسی تحلیلی مفهوم شکاف اجتماعی، پژوهشنامه علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳۰، ص ۳۹-۷۴.
۱۸. تنیوال، محمد شریف و اسلامی، روح‌الله، (۱۳۹۸)، سیاست‌گذاری قومیت در افغانستان معاصر، کاتب، س ۶، ش ۱۵، ص ۱۴۱-۱۷۰.
۱۹. توتونچیان، مهری، (۱۳۹۸)، جایگاه حقوق اقتصادی-اجتماعی در حقوق بشر اسلامی از منظر فقه، فصلنامه حقوق پزشکی، ویژه‌نامه حقوق بشر و حقوق شهروندی، ص ۵۷-۷۱.
۲۰. جانپرور، محسنی، (۱۳۸۹)، همگرایی و واگرایی در افغانستان، آموزش جغرافیا، ش ۳، ص ۳۶-۴۳.
۲۱. رجب‌زاده، احمد، طالبان، محمدرضا، (۱۳۸۶)، تبیین جامعه‌شناختی بی‌ثباتی سیاسی (مطالعه‌ای بین‌کشوری)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۵، ش ۵۶ و ۵۷، ص ۵۳-۱۰۰.
۲۲. رمضانی، احمد و دیگران، (۱۳۹۹)، جایگاه حقوق اقتصادی و اجتماعی در پیشگیری از جرم، فصلنامه علمی مطالعات پیشگیری از جرم، ش ۵۶، ص ۱۲۷-۱۵۳.
۲۳. ستاری، علی و دیگران، (۱۳۹۷)، تأثیر شکاف قومی و مذهبی بر ناپایداری سیاسی در افغانستان، فصلنامه خاورمیانه، س ۲۵، ش ۱ و ۲، ص ۱۱۷-۱۴۶.
۲۴. شریعتی و همکاران، (۱۳۹۱)، بررسی عوامل مؤثر بر تمایلات بالقوه به نزاع‌های دسته‌جمعی در شهرستان خداآبنده، فصلنامه پژوهش‌های انتظام اجتماعی، س ۴، ش ۲، ص ۹۵-۱۱۸.
۲۵. صدیق، سروستانی، (۱۳۸۲)، بهنجار نظم و نابهنجار، فصلنامه دانش انتظامی، ش ۱۶،

ص ۳۷-۵۳.

۲۶. علیزاده، سجاد و طالبی، ابوتراب، (۱۳۹۸)، مطالعه پدیدار شناختی تجربه تبعیض و نابرابری قومی در بین دانشجویان کرد در دانشگاه‌های ایران، مجله جامعه‌شناسی ایران، ش ۴، ص ۱-۲۵.

۲۷. فرهنگ سدید، (۱۳۹۸)، نظریه محرومیت نسبی و بحران قومی، فرهنگ سدید (https://farhangesadid.com۰۰۰۰MX)(۱۳۹۸/۰۱/۲۰)

۲۸. قاسمی، بهزاد و بختیاری، محمد، (۱۳۹۷)، کاربست و سنجش «نظریه محرومیت نسبی» در انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، ش ۱۱۸، ص ۳۳-۵۸.

۲۹. قاسمی، علی اصغر، (۱۳۹۲)، آسیب‌شناسی شکاف‌های اجتماعی و ارائه راهبردهایی برای تقویت همبستگی ملی در ایران، فصلنامه راهبرد، ش ۷۱، ص ۴۷-۷۷.

۳۰. محسنی، رضا علی و دیگران، (۱۳۹۹)، کاربرد نظریه مبنایی در برساخت اجتماعی خشونت قومی، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، ش ۳۷، ص ۱۰۹-۱۳۶.

۳۱. محمص، مرضیه و دیگران، (۱۳۹۲)، علامه محمدحسین فضل‌الله و اندیشه همزیستی اجتماعی در تفسیر آیات قرآن، فصلنامه علمی-پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث، س ۱۲، ش ۲۵، ص ۱۰۱-۱۲۰.

۳۲. محمودی جانکی، فیروز، (۱۳۷۶)، امنیت و ناامنی از دیدگاه سیاست جنایی، فصلنامه دیدگاه حقوقی، ش ۸، ص ۱۶۸-۱۹۶.

۳۳. میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی، مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی (مجمع عمومی سازمان ملل متحد).

۳۴. نیک‌دل، فریبرز و پیراسته مطلق علی‌اکبر، (۱۳۹۴)، «خشم صفت-حالت و شیوه‌های کنترل خشم و گرایش افراد به نزاع دسته‌جمعی»، پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی، س ۴، ش ۹، ص ۱۱۷-۱۳۰.